


مقایسه جایگاه ملت و حدود حاکمیت در قانون اساسی مشروطه عثمانی، مشروطه ژاپن و مشروطه ایران

شهرام یوسفی فر^۱ *، نوذر خلیل طهماسبی^۲ 

^۱ نویسنده مسئول: استاد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
رایانامه: Shyouseffifar@ut.ac.ir

^۲ دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر پسادکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: nozartahmasebi@ut.ac.ir

چکیده

مشروطه ایران در اوایل سده بیستم میلادی، تحولی اساسی در منطق قدرت و زمامداری سیاسی ایجاد کرد. در این پژوهش، بر این مسئله درنگ می‌کنیم که جدا از خوانش مشروطه ایران از نظرگاه سیاسی، تاریخی، فرهنگی و حقوقی، می‌توان آن را با سایر خیزش‌های قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی در جهان شرق نیز مقایسه کرد. چنین سبک و سیاقی، این امکان را میسر می‌سازد تا درباره مشروطه ایران و به‌ویژه قانون اساسی آن، ژرف‌تر بیندیشیم. گذار ایران به مشروطه‌خواهی در دورانی اتفاق افتاد که در جهان شرق، پیش از ایران، دولت‌های عثمانی و ژاپن نیز مشروطه را تجربه کرده بودند. بدین‌سان، ضمن التفات به تشابهات تاریخی گذار سه دولت مهم در جهان شرق به نظام سیاسی مشروطه، بر این پرسش متمرکز می‌شویم که «مشروطه ایران، به‌ویژه قانون اساسی مشروطه ایران چه تمایزی با قانون اساسی مشروطه عثمانی و مشروطه ژاپن داشت؟». چنان تأملی، چنین فرضی را پیش‌روی این گفتار قرار داده است که «قانون اساسی مشروطه ایران (۱۹۰۶) در قیاس با مشروطه عثمانی (۱۸۷۶) و مشروطه ژاپن (۱۸۸۹)، نسبت به نقش و جایگاه ملت در قانون اساسی نگرش متفاوتی داشت و بر خلاف دو مشروطه دیگر، نخستین قانون اساسی جهان شرق بود که از سنت حکمرانی اقتدارگرا گذر کرد». در این گفتار، چنان ادعایی را با روش تحلیل محتوای کیفی و بهره‌گیری از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی واری می‌کنیم و درباره چرایی برتری مشروطه ایران نیز ملاحظات مطرح می‌شود. آگاهی از چنین مسائلی تاریخی، بر ژرفای بیانش سیاسی ما ایرانیان درباره اهمیت مشروطه و مسئله زمامداری خواهد افزود.

واژه‌های کلیدی: ملت، قانون، مشروطه عثمانی، مشروطه ژاپن، مشروطه ایران

* استاد: یوسفی فر، شهرام؛ نوذر خلیل طهماسبی. (۱۴۰۳، تابستان) «مقایسه جایگاه ملت و حدود حاکمیت در قانون اساسی مشروطه عثمانی، مشروطه ژاپن و مشروطه ایران» فصلنامه سیاست، ۵۴، ۲: ۳۳۶-۳۱۳.
<DOI:10.22059/JPQ.2024.358004.1008060>

تاریخ دریافت: ۳۰ تیر ۱۴۰۲، تاریخ بازنگری: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۲، تاریخ تصویب: ۲۱ مرداد ۱۴۰۳، تاریخ انتشار: ۷ شهریور ۱۴۰۳.

۱. مقدمه

رویارویی تاریخی ممالک شرق در برابر تحولات نوین و دنیای متجدد، یکی از رخداد‌های مهم در دوران معاصر، به‌ویژه در سده نوزدهم میلادی بود. جهان شرق طی سده‌های هفدهم، هجدهم و نوزدهم میلادی، به‌تدریج از جهان متجدد به‌ویژه دولت‌های اروپایی فاصله گرفت. چنان فاصله‌ای در نخستین رویارویی‌های نظامی و فکری شرق با دولت‌های مقتدر نظام بین‌الملل خود را نشان داد. عثمانی، ژاپن و ایران سه دولت مهم جهان شرق بودند که خوانش تاریخ سیاسی این سه مملکت در آن دوره تاریخی اهمیت خاصی دارد. این سه، روزگاری بحرانی را در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی سپری کردند. نخبگان فکری و سیاسی عثمانی، ژاپن و ایران با آگاهی از رویدادهای ناخوشایند مشابهی (ضعف داخلی و تهدیدهای خارجی) که از سر می‌گذراندند، بر آن شدند تا با بازیگری در مناسبات جدید، ممالک خود را از احتضار و زوال نجات دهند. آنان، افزون بر دردهای مشترکی که طی چند دهه تجربه می‌کردند، در چاره‌جویی و تشخیص درد نیز به‌علاج یا تدبیر مشابهی رسیدند. آن تدبیر، اصلاح زمامداری سیاسی یا تغییر در شیوه مملکت‌داری بود و مشروطه، به‌منزله ارمغان دنیای جدید و آموخته‌ای از روزگار نو، رسالت تحقق چنان تدبیری را بر عهده داشت؛ بلکه به سستی و ضعف دولت پایان دهد. مشروطه‌خواهی جهان شرق حاکی از آن بود که نخبگان فکری و سیاسی شرق باور داشتند با استقرار نظم سیاسی مشروطه و تدوین قانون اساسی، می‌توان در راه و رسم زمامداری تحول ایجاد کرد.

باری، اگرچه عثمانی، ژاپن و ایران هم در شرایط نابسامان سیاسی و روزگار بحرانی و هم در شناسایی چاره بحران، وضعی یکسان و مشابه را سپری می‌کردند، اما در تدوین قانون اساسی به‌منزله رکن اساسی نظام مشروطه، قانون اساسی مشروطه ایران تمایزی اساسی و ظریف در قیاس با دو مشروطه دیگر داشت. پژوهش حاضر، خوانش چنان تجربه تاریخی را شایان تأمل و بازتفسیر می‌داند. از این‌رو با بازخوانی چگونگی بسط فکر قانون و مشروطه در ممالک شرق، چنین پرسشی اهمیت دارد که «مشروطه ایران، به‌ویژه قانون اساسی مشروطه ایران چه تمایزی با قانون اساسی مشروطه عثمانی و مشروطه ژاپن داشت؟». چنین پرسشی، تبیین و تحلیل تاریخی سه مشروطه جهان شرق را در دهه‌های واپسین سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی اقتضا می‌کند. همچنین فرض حاکم بر پژوهش چنین است که «قانون اساسی مشروطه ایران (۱۹۰۶) در قیاس با مشروطه عثمانی (۱۸۷۶) و مشروطه ژاپن (۱۸۸۹)، نسبت به نقش و جایگاه ملت در قانون اساسی نگرش متفاوتی داشت و بر خلاف دو مشروطه دیگر، نخستین قانون اساسی جهان شرق بود که از سنت حکمرانی اقتدارگرا گذر کرد». در حقیقت، این پژوهش، چنین ادعایی را مطرح می‌کند که در قانون اساسی ایران جای شاه و

ملت تغییر کرد و اراده مردم سنگ بنای قانون اساسی شد؛ اما در قانون اساسی عثمانی و ژاپن همچنان سلطان یا امپراتور مقامی مقدس، غیرمسئول و حتی آسمانی انگاشته می‌شد. البته برخی زمینه‌های تاریخی و شرایط زمانه نیز بر تمایز مشروطه ایران از دو مشروطه دیگر جهان شرق تأثیر داشتند. درباره مشروطه عثمانی، ژاپن و ایران به‌صورت مجزا آثار متعددی هم در حوزه تاریخی و هم تفسیر سیاسی و حقوقی چنان رویدادهایی به رشته تحریر درآمده است. برای نمونه استفانورد جی. شاول^۱ در کتاب *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید* (Shaw, 1991)، رخدادهای عثمانی به‌ویژه دو رویداد مهم تنظیمات و مشروطه را با نگرش تاریخی صرف بررسی کرده است. وین ووسینیچ^۲ نیز در کتاب *تاریخ امپراتوری عثمانی* (Vucinich, 1967)، رویدادهای تاریخی امپراتوری عثمانی را شرح می‌دهد. حسین کورکوت^۳ در مقاله «تحلیل انتقادی قانون اساسی (مشروطه) عثمانی» (Korkut, 2016: 114-123)، بیان می‌کند امپراتوری عثمانی تحت تأثیر تهدیدهای نظام بین‌الملل به‌سوی تجددخواهی و به‌ویژه تدوین قانون گرایش پیدا کرد؛ اما در تدوین قانون اساسی نتوانستند ابهامات متعدد درباره رابطه شریعت با تجدد را رفع کنند. حسن حضرتی نیز در کتاب *مشروطه عثمانی* (Hazrati, 2010)، تحولات سیاسی امپراتوری عثمانی و گذار آن امپراتوری به نظام سیاسی مشروطه را واکاوی می‌کند. درباره مشروطه ژاپن و ایران نیز به همین ترتیب، می‌توان به آثار مهمی اشاره کرد. خوانش آثاری همچون *قانون اساسی میجی از چشم‌انداز تاریخ مدنیت* (Takii, 2003)، اثر کازوهیرو تاکی^۴ درک جامعی از قانون اساسی ژاپن ارائه می‌دهد. جان مکی^۵ و لارنس بیر^۶ نیز در اثر *افسانه امپراتوری تا دموکراسی: دو قانون اساسی ژاپن* (Maki & Beer, 2002)، تحولات سیاسی ژاپن را از منظر چگونگی گذار از نظم سنتی به دوره قانون‌خواهی واری می‌کنند. کسروی، ناظم‌الاسلام کرمانی، یحیی دولت‌آبادی و دیگران نیز در خصوص مشروطه ایران آثار متعددی نوشته‌اند که در مطالعات و پژوهش‌های داخلی مشهورند و بیشتر بر شرح رخدادهای تاریخی تمرکز دارند. البته متفکرانی همچون فریدون آدمیت و جواد طباطبایی در آثار خود، خوانشی حقوقی از مشروطه ایران داشتند و بیش از توصیف، بر آن بودند تا تفسیری نوین از چنان رخدادی ارائه دهند.

افزون بر پژوهش‌های مذکور، برخی آثار نیز سعی کرده‌اند رخدادهای مهم سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی را با یکدیگر مقایسه کنند. برای نمونه رحیم رئیس‌نیا در کتاب *ایران و*

1. Stanford J. Shaw
2. Wayne Vucinich
3. Huseyin Korkut
4. Kazuhiro Takii
5. John Maki
6. Lawrence Beer

عثمانی در آستانه قرن بیستم (Raisnia, 2006). در دو جلد جداگانه، تحولات سیاسی ایران و عثمانی را در دوره قانون‌خواهی و بسط گفتمان مشروطه‌طلبی تحلیل می‌کند. سهرابی در مقاله‌ای با عنوان «انقلاب‌های تاریخ‌ساز: انقلاب‌های مشروطه در امپراتوری عثمانی، ایران و روسیه» (Sohrabi, 1995: 1383-1447)، انقلاب روسیه (۱۹۰۵)، مشروطه ایران (۱۹۰۶) و مشروطه دوم عثمانی (۱۹۰۸) را در چارچوب تاریخی مشترک و اثرپذیری از انقلاب فرانسه بررسی می‌کند. سهرابی همچنین بر تمایزات مشروطه ایران و عثمانی و دلایل شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه متمرکز می‌شود. احمد جانسیز در مقاله‌ای با عنوان «آینه‌های روبه‌رو در مشروطه ایرانی و مشروطه عثمانی» (Jansiz, 2014: 11-15)، شرایط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره مشروطه‌خواهی را در ایران و عثمانی مقایسه می‌کند.

با وجود چنین آثاری که یا به‌صورت مجزا یا مقایسه‌ای تحولات سیاسی ممالک شرق با بررسی کرده‌اند، پژوهش خاصی تاکنون مشروطه سه دولت عثمانی، ژاپن و ایران را با یکدیگر مقایسه و تحلیل نکرده است. در پژوهش حاضر، ضمن خوانش چگونگی گذار جهان شرق به مشروطه‌خواهی، بینشی مقایسه‌ای درباره قانون اساسی سه مشروطه مهم جهان شرق اتخاذ می‌کنیم. همچنین ضمن التفات به مسائل تاریخی، بر قانون اساسی مشروطه عثمانی، ژاپن و ایران، به‌ویژه از منظر نقش و جایگاه سیاسی ملت و حدود حاکمیت درنگ می‌کنیم. چنین خوانشی آشکار می‌سازد که مشروطه ایران نه تنها تقلیدی از مشروطه عثمانی یا ژاپن نبود، بلکه در قیاس با مشروطه دولت همجوار و دیگر مشروطه جهان شرق (ژاپن)، وضعی متمایز و برین داشت. همچنین با در نظر گرفتن برخی زمینه‌های تاریخی و شرایط زمانه، درباره چرایی برتری قانون اساسی و مشروطه ایرانی، نکاتی مطرح می‌شود.

۲. روش پژوهش

تفسیر مشروطه در جهان شرق مستلزم بهره گرفتن از روش تحلیل محتوا با نگرش تاریخی است تا با تأملی تحلیلی در خصوص رویدادها، متون و اسناد تاریخی، مشروطه‌خواهی را در جهان شرق واریسی کنیم. از آنجا که مسئله و مقصود پژوهش، قیاس مشروطه عثمانی، ژاپن و ایران و دریافتن تمایزی میان قانون اساسی ایران با دو مورد مطالعاتی دیگر است و چنان بحثی نیز در تاریخ سیاسی واریسی می‌شود، می‌توان از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی بهره گرفت. در رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی آن‌گونه که دنیس اسمیت^۱ در کتاب *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی* می‌گوید (Smith, 1992)، چند مسئله اهمیت دارد؛ مسئله نخست، نقش نخبگان و بازیگران فکری یا سیاسی جامعه در رویدادهاست؛ دوم، خوانش رویدادها در ظرف تاریخی و

1. Dennis Smith

زمانی یک جامعه، رعایت ترتیب تحولات تاریخی و التفات به بافت تاریخی، فرهنگی، سنتی و سیاسی خاص آن جامعه است؛ سوم، توجه به اهمیت و نقش مقایسه و تطبیق رویدادهاست. بنابراین، در جامعه‌شناسی تاریخی بیش از اتکا بر نظریات انتزاعی و تعمیم‌گرا، مسائلی همچون نقش نخبگان، مناسبات جهانی، وضعیت سیاسی، بافت فرهنگی و تاریخی جامعه اهمیت می‌یابند. به همین سبب، تدا اسکاچپول^۱ عقیده دارد در روش جامعه‌شناسی تاریخی، واقعیت رخدادها اهمیت بیشتری نسبت به مباحث انتزاعی دارد (Skocpol, 2009: 529). در کنار التفات به مفاهیم و نظریات سیاسی، می‌توان تحولات جامعه و رویدادهای تاریخی را در کنار شیوه کنشگری نخبگان فکری و سیاسی موردنظر قرار داد. بدین‌قرار، ضمن در پیش نهادن بحث مقایسه، مشروطه‌خواهی جهان شرق را به‌منزله پاسخی در برابر بحران‌های ژرف بازخوانی می‌کنیم و سپس، مشروطه هر کدام از ممالک را به‌صورت مجزا از نظر می‌گذرانیم. چنان روشی عیان می‌سازد که چگونه نخبگان این ممالک در تدوین قانون اساسی مشروطه، برخی ضرورت‌های تاریخی، فرهنگی و سنتی جامعه خویش را در نظر می‌گرفتند. خوانش قانون اساسی مشروطه ایران در پایان پژوهش نیز تمایز قانون اساسی ایران نسبت به عثمانی و ژاپن را روشن می‌سازد.

۳. مبانی نظری

قانون همواره یکی از مفاهیم مناقشه‌برانگیز، با تفاسیر مختلف از سوی متفکران متعددی بوده است. هربرت هارت در کتاب *مفهوم قانون آشکار* می‌سازد که تعاریف و تفاسیر اصطلاحی قانون متعدد و غیراجتماعی بوده‌اند. او عیان می‌سازد که می‌توان بین برداشت نوین از قانون به معنای قواعد مدون و مکتوب با قواعد شرعی و عرفی تمایز قائل شد (Hart, 1961). به نظر هانتینگتون قانون مکتوب همانند «یک قرارداد» است و اقتدار آن برگرفته از «کنش آگاهانه بشری» است (Huntington, 1969: 98-109). فریدون آدمیت قانون را «مجموع قواعد و ضوابطی» می‌داند که بر نظام اجتماعی یعنی «بر روابط افراد با یکدیگر، بر روابط افراد با دولت و بر خود دستگاه دولت» حاکم است (Adamiyat, 1972: 170). در این پژوهش، قانون بیش از هر چیز، در ارتباط با قواعد ناظر بر نظام سیاسی-اجتماعی یعنی رابطه مردم و دولت تحلیل می‌شود؛ قانونی مکتوب که مدون و دارای چارچوب خاصی باشد. در واقع، برداشتی نوین و امروزی از قانون موردنظر است. افزون بر این، قانون به‌صورت مقوله‌ای اعتباری و غیراجتماعی

1. Theda Skocpol

در نظر گرفته می‌شود که در قرابت با شرایط جامعه و برداشت نخبگان و متولیان جامعه در حال تحول و تکوین است.

به عقیده جان آستین، فراتر از وجود قانون مدون، باید شایستگی قانون را نیز مورد توجه قرار داد. منظور آستین از شایستگی قانون این است که قانون مدون از اثرگذاری لازم برخوردار باشد نه اینکه یک نظم سیاسی به‌صرف وجود قانون یا نوشتن قانون اکتفا کند. شایستگی قانون هنگامی قابل طرح است که حقوق مردم یا ملت و حدود دولت مراعات شود. در تفسیر مشروطه نیز چنین دیدگاهی وجود دارد که قانون اساسی مشروطه زمانی از بنیان و اساس برخوردار است که «حقوق ملت» و «حدود دولت» در آن معین باشد. تکامل بحث قانون‌خواهی در یک جامعه هنگامی آشکار می‌شود که تأمل درباره شایستگی قانون جانشین بحث درباره صرف وجود قانون شود؛ چراکه در وجود یا اعتبار آن قانون نمی‌توان تردید کرد، ولی در خوبی و شایستگی آن می‌توان تردید داشت (Austin, 1995: 157).

نخبگان و متفکران جهان شرق نیز در نخستین رویارویی با جهان متجدد، از واژه فرانسوی «کنستیتوسیون»^۱ سخن به میان می‌آوردند. آنان در توصیف حکمرانی کنستیتوسیون به اهمیت نظم، انتظام سیاسی، حق ملت، منزلت و نقش قانون در امور سیاسی ممالک متجدد اشاره می‌کردند. منظور نخبگان جهان شرق از کنستیتوسیون و مشروطه یکی بود و هر دو در معنای حاکمیت قانون تلقی می‌شدند؛ به این معنا که «قدرت حاکمیت از قانون اساسی برآمده و از طریق همان قانون نیز تعریف و محدود می‌شود» (Fehrenbacher, 1989: 1). در حکمرانی سیاسی مشروطه یا کنستیتوسیون، قانون یگانه زبانی انگاشته می‌شود که جامعه و حکمرانان از طریق آن با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ نظمی که در آن حدود دولت و حقوق ملت معین شده است. در این پژوهش ما از این منظر به قیاس قانون اساسی مشروطه عثمانی، ژاپن و ایران می‌پردازیم که صرف وجود قانون مبنای تفسیر مشروطه نباشد، بلکه به بحث شایستگی قانون مشروطه یعنی ظرفیت قانون اساسی برای تعیین حدود حاکمیت و حقوق ملت نیز التفات شود.

۴. یافته‌ها

۴.۱. طلایه مشروطه در جهان شرق

جهان شرق در طول سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی با آشفتگی‌ها و دشواری‌های بسیاری رویارو شده بود. سه مورد مطالعاتی مهم یعنی عثمانی، ژاپن و ایران در این ادوار تاریخی، سیری رو به زوال را سپری می‌کردند. این سه، در زمینه بحران‌های داخلی و عقب ماندن از

تحولات دنیای متجدد، تاریخ سیاسی مشابهی داشتند. هر سه، تا مدت‌ها، گرفتار نزاع و بی‌نظمی در درون بودند. افزون بر بحران‌های درونی، به تدریج با قدرت‌های بزرگ رویارو شدند. مناسبات جهانی در اوایل سده نوزدهم، ممالک شرق را نگران و متحیر ساخت. آنان با جهانی متجدد رویارو شدند و با قیاس خود و دیگران، نسبت به جایگاه سست خویش در مناسبات جهانی التفات پیدا کردند. چنان تقابلی را امپراتوری عثمانی پیشتر و بیشتر از سایرین احساس می‌کرد. ژاپن و ایران نیز در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم، نسبت به وضع خود در نظام بین‌الملل و ضعف در سیاست‌ورزی داخلی و رویارویی با قدرت‌های بزرگ به آگاهی رسیدند. در حقیقت، در سده نوزدهم، برخی مالک شرق، دوران در حال‌گذاری را تجربه می‌کردند (Binder, 1962: 344)؛ دورانی که با شکست، قراردادهای ننگین، اختلاف‌های داخلی و استیصال همراه بود.

دولت‌های شرق در رویارویی با تحولات غرب، شباهت و قیاس را مبنا قرار داده بودند و در مقطعی از تاریخ، غرب را «مرجع بازشناسی» اوضاع خویش می‌پنداشتند (Tavakoli, 2016: 156). در عثمانی، از سده هجدهم و در ژاپن و ایران، به صورت ویژه، از سده نوزدهم میلادی ترجمه آثار سیاسی و تاریخی مهم متفکران غرب، اعزام محصل به خارجی و تلاش برای آموختن از دستاوردها و تجارب بشری آغاز شد. آثار برخی متفکران برجسته غرب همچون ژان ژاک روسو، جان لاک، منتسکیو، دکارت و کانت توسط متفکران شرق به زبان‌های ملی خود ترجمه شدند. همچنین نوشته‌های متعددی درباره تجدد، نقش مجلس، رأی مردم، مساوات و ترقیات نوشته می‌شد و بسیاری از نخبگان فکری و سیاسی ممالک شرق اعتنای خاصی به انقلاب فرانسه و آرمان‌های سیاسی آن انقلاب داشتند (Kinross, 1994: 269). در مقابل، متون و رساله‌های مختصر و مفصلی در نكوهش اوضاع درونی و لزوم گذار به منطقی جدید در راه و رسم مملکت‌داری نشر می‌یافت. برای نمونه در عثمانی، در یاسالار خلیل‌پاشا در سال ۱۸۳۰ میلادی، با قیاس اوضاع عثمانی در برابر برخی دولت‌های اروپایی، بر این باور بود که «اگر در تقلید از اروپا عجله نکنیم، مجبوریم به آسیا عقب بنشینیم» (İnalçık & Oghlu, 2012: 73). در ایران نیز «ترقی معکوس»، «انحطاط»، «بی‌هوشی»، «خواب غفلت» و «بیماری مادر وطن» از مفاهیم و تعبیری بودند که در سده نوزدهم میلادی برای شرح و وصف اوضاع ایران از سوی نویسندگان، سیاحان، شارحان و نواندیشان استفاده می‌شد (Tavakoli-Targhi, 2016: 65). چنین نقدها و تعبیری در ژاپن نیز وجود داشت و نخبگان ژاپن از اوایل سده نوزدهم، تحسین دنیای متجدد و سرزنش سیاست حاکم بر جامعه خود را در پیش نهاده بودند. البته خوانش برخی متون سیاسی و تاریخی عیان می‌سازد که نمی‌توان درباره اشتیاق نخبگان جهان شرق به تجدد و نكوهش نیش‌دار مملکت خود عجلانه قضاوت کرد. نواندیشان شرق

اگرچه از تحولات غرب تأثیر می‌پذیرفتند، اما با اعتنا به سنت، فرهنگ و تاریخ خود بر این باور بودند که تجددخواهی، خواسته و تجربه‌ای است که ضرورتی ندارد «آن را به‌منزله تجربه‌ای صرفاً غربی انگاشت» (Berman, 1992: 37).

بدین ترتیب، ممالک عثمانی، ژاپن و ایران دردها و مسائل مشترکی داشتند. چنان بحران‌هایی به‌گونه‌ای ژرف و دامنه‌دار بودند که در مقاطعی از تاریخ، نخبگان فکری و سیاسی آن ممالک نسبت به استقلال مملکت خود دچار هراس می‌شدند و به همین سبب نیز تلاش برای گذار به دنیای نو و طرح‌ریزی منطقی جدید در راه و رسم مملکت‌داری آغاز شد. از همان ابتدا، نخبگان فکری و سیاسی عثمانی، ژاپن و ایران به این مسئله مهم التفات یافتند که چاره ممالک شرق در اصلاح طریقه زمامداری است و مفاهیمی همچون قانون، نظم، مجلس، اقتدار مرکز و مواردی از این دست به مقولاتی رایج و پرتکرار در رساله‌ها و نوشته‌های نخبگان جهان شرق مبدل شدند. مشروطه، مهم‌ترین آموخته هر سه مملکت از جهان متجدد بود و نخبگان عثمانی، ژاپن و ایران در اجماعی شایان تأمل، بر این عقیده پافشاری می‌کردند که برقراری حکمرانی سیاسی مشروطه می‌تواند ناجی اساس مملکت و آغاز تحولی در نظام حکمرانی باشد. در حقیقت، بر اثر آشنایی جهان شرق با مشروطه، قانون و سایر مفاهیم نوین، به‌یکباره، «اساس مفهوم قدرت مورد شک و پرسش قرار گرفت» (Ashouri, 2008: 44). نخبگان شرق دریافتند که با استمرار منطق حکمرانی رایج، نمی‌توان از گرفتاری‌ها و تنگناهای سخت، گذر کرد. خوانش مجزای مشروطه‌خواهی در این ممالک، چگونگی گذار آنها به مشروطه و تمایز آنها را آشکار می‌سازد.

۲.۴. مشروطه عثمانی

پایان عصر طلایی امپراتوری عثمانی در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی را می‌توان آغاز بحران‌های بی‌شمار تلقی کرد؛ روزگاری که از سلطنت سلطان سلیم دوم، معروف به سلطان سلیم میگسار آغاز شد. وضعیتی که امپراتوری مقتدر اسلامی از پیروزی به شکست، از تهاجم به دفاع و از جهان‌گیری و توسعه‌طلبی به درماندگی و هراس از نابودی رسید (Lutsky, 1970: 26). افول عثمانی به‌گونه‌ای پیش می‌رفت که بزرگ‌ترین امپراتوری اسلامی به «مرد بیمار» شهرت یافت (Jansiz, 2014: 11). عثمانی از سوی رقبایی همچون روس، به‌منزله «مردی سخت بیمار» توصیف می‌شد که «هر لحظه ممکن است به شکل ناگهانی بمیرد» (Nehru, 1959: 1263). چنان رنجش و احساس زوالی را نخبگان فکری و زعمای سیاسی عثمانی بیش از دیگران احساس می‌کردند. از این‌رو تأمل و تلاش برای نجات امپراتوری از روزگار مشهور به عصر لاله در زمان سلطنت احمد سوم و صدارت ابراهیم‌پاشا آغاز شد. دوره لاله در سده

هجدهم، از سال ۱۷۱۸ تا ۱۷۳۰ میلادی به طول انجامید. نخبگان عثمانی بر لزوم در پیش گرفتن اصلاحات و آموختن از دنیای متجدد اصرار می‌ورزیدند. در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی، بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۷ میلادی، با اهتمام سلطان سلیم سوم، اصلاحات جدی‌تری با عنوان «نظام جدید» در عثمانی آغاز شد؛ اصلاحاتی که با تحکیم بنیان نظامی، بر آن بود تا از اضمحلال امپراتوری جلوگیری کند، چراکه سلطان سلیم سوم همواره اصرار داشت «دولت دارد از دست می‌رود» (Raisnia, 2006: 42-45). اصلاحات سلطان سلیم با ایستادگی برخی مخالفان تجددخواهی همراه شد و او با فتوای شیخ‌الاسلام عطاءالله افندی در سال ۱۸۰۷ میلادی از قدرت کنار رفت.

کنار نهادن سلطان سلیم، به معنای پایان اصلاحات نبود و با برآمدن سلطان محمود دوم در سال ۱۸۰۸ میلادی، دورانی مهم در تاریخ سیاسی عثمانی آغاز شد. محمود دوم، اصلاحات اساسی را با سیاست آمرانه در پیش گرفت و مخالفان تجددخواهی را از سیاست دور کرد. او نخبگان و محصلانی را برای آموختن از تجارب اروپا به خارج فرستاد و طی فرمانی، بر لزوم تحصیل اجباری و اصلاح نظام دیوانسالاری پافشاری کرد. محمود دوم، ترجمه متون خارجی را گسترش داد و حتی در زمینه ظواهر نیز طی فرمانی در سال ۱۸۲۶ میلادی، کلاه جدید (فس) را جانشین کلاه پوستین عثمانیان کرد (Vucinich, 1967: 102). محمود تا پایان حیاتش در سال ۱۸۳۹ میلادی، اصلاحات اساسی و کم‌سابقه‌ای را انجام داد؛ اصلاحاتی که بر خلاف گذشته به امور نظامی محدود نبودند و مسائل فرهنگی و آموزشی را نیز در برمی‌گرفتند. بدین‌سان از محمود دوم به‌عنوان «نخستین اصلاح‌گر و تجددطلب حقیقی در عثمانی» یاد می‌شد (Devereux, 1963: 22).

اصلاحات سلیم سوم و محمود دوم تکانی اساسی در بینش نخبگان عثمانی ایجاد کرد و آنان در دوره سلطان عبدالمجید از تجربه‌ای دیگر در زمینه تجددخواهی تحت نام «تنظیمات» سخن می‌گفتند. نخبگان عثمانی بر این مسئله مهم اصرار می‌ورزیدند که توفیق غرب تنها به ترقیات اقتصادی منوط نبود، بلکه بیش از آن، توانسته بودند نهادهای سیاسی منسجم و قواعد مدونی ایجاد کنند (Cleveland, 2013: 78-80). از این‌رو پافشاری بر لزوم برپایی نهادهای سیاسی و تدوین قانون مدون و جامع، از دوره تنظیمات آغاز شد. مصطفی رشیدپاشا، ملقب به «فخر جهان مدنیت»، مبتکر تنظیمات عثمانی بود. بر اساس «خط همایون گلخانه» یا فرمان تنظیمات در سال ۱۸۳۹ میلادی، جان و مال عثمانیان «بی‌توجه به دین و نژاد» تأمین می‌شد؛ دولت ملزم به دفاع از «حق مالکیت» همه اتباع عثمانی بود؛ هیچ‌کس «بدون حکم دادگاه» مجازات نمی‌شد و برای همه مأموران دولتی حقوق خاصی معین می‌شد (Raisnia, 2006: 49-63). هدف اصلی تنظیمات، اصرار بر لزوم برپایی دولت مقتدر مرکزی به‌منزله گمشده سیاست

عثمانی برای ایجاد انتظام یا نظم و نسق داخلی بود تا فرض ضعف دولت مرکزی به حاشیه رانده شود. با وجود اصلاحات و تکاپوی گسترده نخبگان و برخی سلاطین عثمانی از عصر لاله تا اصلاحات سلطان سلیم سوم و سلطان محمود دوم و حتی تنظیمات، زوال و درماندگی امپراتوری عثمانی درمان نشد. مشروطه‌خواهی و استقرار قانون اساسی مشروطه، آخرین تلاش و امید نخبگان عثمانی برای نجات امپراتوری بیمار بود.

۴.۲.۱. قانون اساسی عثمانی و سلطان مقدس

در رویارویی با بحران‌های ژرف سده نوزدهم، با تلاش نوعثمانیان و تدبیر مدحت‌پاشا، سلطان عبدالعزیز از قدرت خلع و مرادخان به سلطنت رسید. با وجود این سلطنت او تنها سه ماه دوام آورد و به دلیل بیماری جنون، سلطان مراد نیز از قدرت کنار رفت و سلطان عبدالحمید دوم به سلطنت رسید. با روی کار آمدن عبدالحمید، او سازگاری چندانی با استقرار نظام مشروطه نشان نمی‌داد، اما با گوشزد ژرفای بحران‌های مملکت از سوی نخبگان عثمانی، سلطان عبدالحمید پس از کشاکش، طفره‌روی و اصرار بر اصلاحاتی در قانون اساسی، سرانجام در دسامبر ۱۸۷۶ قانون اساسی مشروطه را اعلان کرد. مشروطه عثمانی در سال ۱۸۷۶ میلادی، نخستین مشروطه جهان شرق بود. قانون اساسی مشروطه عثمانی شامل ۱۹ بخش و ۱۱۹ ماده می‌شد که می‌توان برخی از مهم‌ترین مواد آن قانون اساسی را واریسی کرد.

مواد ۱ و ۲، به حفظ یکپارچگی سرزمینی عثمانی اشاره داشتند. مواد ۳ و ۴، سلطان را «حافظ شریعت مسلمین» و «حاکم کل عثمانی» می‌انگاشتند و ماده ۵ نیز او را «غیرمسئول» و «مقدس» می‌خواند (Korkut, 2016: 120-121). بر اساس ماده ۸، همه اتباع کشور، «بدون توجه به مذهبشان»، عثمانی خوانده می‌شدند. ماده ۹، بر «حریت شخصی» عموم عثمانیان تأکید می‌کرد. مطابق ماده ۱۲، مطبوعات «در دایره قانون» آزاد بودند. بر اساس ماده ۳۵، سلطان از حق تشکیل و انحلال مجلس برخوردار بود. ماده ۴۲ از برپایی «مجلس عمومی» شامل «دو هیأت جدا» یعنی مجلس «اعیان» و مجلس «مبعوثان» سخن می‌گفت. بر اساس ماده ۴۵، لوایح قانونی ابتدا از سوی مجلس مبعوثان و اعیان بررسی و تنظیم می‌شد، اما اجرای آن منوط به «اراده سنیه حضرت پادشاهی» بود. مواد ۵۲ و ۵۴ نیز به این مسئله اشاره داشتند که تغییر قوانین مصوب مجلس، در صورت مخالفت سلطان ضرورت می‌یابد. بر اساس ماده ۶۰، رئیس هیأت اعیان و اعضای آن «از جانب پادشاهی» منصوب می‌شدند. مطابق ماده ۷۷، ریاست مجلس مبعوثان از میان افرادی تعیین می‌شد که مجلس به سلطان پیشنهاد می‌کرد و سلطان از بین سه نفر، یکی را به‌عنوان رئیس برمی‌گزید. ماده ۱۱۳ بر این مسئله تمرکز داشت که هر گاه حوادثی در زمینه امنیت «در هر سوی مملکت» رخ دهد، سلطان «از این حق برخوردار است»

که در مملکت «حالت فوق‌العاده اعلام کند و مسببان شورش و اختلال امنیت را از مملکت تبعید کند». بر اساس مواد ۱۱۶ و ماده ۱۱۷ نیز تغییر و تفسیر قانون بر عهده «مجلس اعیان» بود؛ مجلسی که نمایندگان آن از سوی سلطان منصوب می‌شدند (Akhtar Newspaper, 1877: 4).

با تأملی در برخی از بخش‌های مهم و اصلی قانون اساسی مشروطه عثمانی، می‌توان دریافت که آن قانون نتوانست اراده و اختیارات سلطان را محدود کند. نخبگان فکری و سیاسی عثمانی همانند بسیاری دیگر از نخبگان جهان شرق در آن دوره، در گزینش بین «حکمرانی مقتدرانه با اصلاحات سریع» و «آزادی‌های سیاسی گسترده»، به مورد نخست گرایش بیشتری داشتند (Atabaki, 2019: 10-11). نوعثمانیان نگاهی قداست‌وار به نهاد سلطنت داشتند و چنان‌بینی در تباین با یکی از ارکان اساسی نظام مشروطیت یعنی سیطره قانون بر هر شخص و نهادی بود. قانون اساسی مشروطه عثمانی نتوانست از یک سنت دیرپای تاریخی، یعنی منشأ الهی جایگاه سلطان گذر کند (Coulson, 1964: 1-2). او ریاست قوای مقننه و مجریه را بر عهده داشت که می‌توانست با تشخیص و تعیین بحران و بی‌ثباتی در جامعه، گستره اختیارات و اقتدار خود را افزایش دهد. ماده ۱۱۳، دست سلطان را جهت دستاویز قرار دادن بهانه‌های مختلف برای اعمال قدرت باز می‌گذاشت. این ماده، هیچ تضمینی برای حقوق و آزادی‌های فردی فراهم نمی‌ساخت. چنین ماده‌ای، به سلطان رخصت می‌داد تا با تشخیص بی‌ثباتی و ناامنی در هر زمان، به بهانه برقراری امنیت، هرگونه صلاح می‌دانست، عمل کند. از قضا، در فوریه ۱۸۷۷، یعنی مدت کوتاهی پس از اعلام مشروطه، مدحت‌پاشا (معمار فکری مشروطه) را با دستاویز قرار دادن همین ماده قانونی، از صدارت خلع و او را تبعید کرد. بدین‌سان چنان اختیارات و اقتداری، دست سلطان را برای هر اقدامی باز می‌گذاشت و حکمرانی مشروطه در امپراتوری عثمانی دولت مستعجل بود. سرانجام، سلطان عبدالحمید دوم با بهره‌جویی از اختیاراتی که در قانون برای او پیش‌بینی شده بود و با تفسیر اختیارات خود در قانون، مجلس مبعوثان را در سال ۱۸۷۸ میلادی منحل کرد و به مدت سی سال تا مشروطه دوم در سال ۱۹۰۸ میلادی، نظام استبدادی بر عثمانی حکمفرما شد.

در مشروطه دوم، پس از فترت سی‌ساله، با اهتمام ترکان جوان و اصلاحاتی در قانون اساسی، قدرت و اختیارات مجلس بیشتر از مشروطه اول و اختیارات سلطان محدودتر شد (Ramsaur, 2006: 337-339). اصل ۱۱۳ منسوخ و با اصلاح ماده ۳، مجلس از اختیار خلع سلطان برخوردار شد. همچنین با اصلاح ماده ۲۹، وزرا بیش از هر مقامی، در برابر مجلس پاسخگو بودند. با وجود این ترکان جوان نیز نتوانستند مشروطه‌ای پایدار برقرار کنند و «هیچ‌کس به‌طور قطع آگاه نبود که قدرت و مرکز اصلی تصمیم‌گیری در کجاست». پیامد چنان

اوضاعی، «چیزی جز آشفتگی و جدال نیروها نبود» (Shaw, 1991: 463-479). در آستانه جنگ جهانی اول، عثمانی همچنان با اختلاف‌های داخلی و شورش‌های در آلبانی، مقدونیه، طرابلس و سایر ممالک محروسه رویارو بود. سرانجام پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و برچیده شدن طرح مشروطه، نظام جمهوری ترکیه با تدبیر و اهتمام مصطفی کمال پاشا در سال ۱۹۲۳ میلادی برقرار شد.

۳.۴. مشروطه ژاپن

ژاپن از اواخر سده دوازدهم میلادی تا نیمه سده نوزدهم میلادی، حدود هفت قرن تحت استبداد فرماندهان عالی‌رتبه سامورایی یا شوگون^۱ اداره می‌شد. با سیطره سامورایی‌ها و سپهسالاران، نهاد امپراتوری در ژاپن به حاشیه رانده شد و امپراتور در زمینه سیاسی و اداره امور جامعه نقش چندانی ایفا نمی‌کرد. نظام فئودالی و سپهسالاری توکوگاوا در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی بر اثر فساد، ناکارآمدی و بحران‌های داخلی به سستی گرایید و پس از آشفتگی‌هایی همچون قحطی، خشک‌سالی، گرسنگی و در پی آن، شورش کشاورزان، دهقانان و سایر اقشار جامعه، پایه‌های نظام شوگونی لرزان شد. از سده نوزدهم میلادی، ژاپن در رویارویی با مصائب داخلی و آگاهی از مناسبات جهانی، دگرگونی اساسی را پیش‌روی خود احساس می‌کرد. نخبگان ژاپن در برابر دنیای متجدد و شرایط بی‌ثبات داخلی چنین آموختند که در برابر هر مملکت متجدد و هر دولت خودساخته‌ای «اصول و دستاوردهای آنان را اخذ و نقایص خود را رفع کنند» (Beasley, 2015: 89). سال ۱۸۶۸ میلادی پایان سنت حکمرانی فرسوده و آغاز روزگاری نو در حیات سیاسی ژاپن بود. پس از کشاکش‌های داخلی و نبرد بر سر قدرت، دورانی جدید در تاریخ سیاسی ژاپن آغاز شد که در متون تاریخی ژاپن به «نهضت رجعت» مشهور است (Keene, 2018: 65). نهضت رجعت یا عصر میجی، بر آغاز امپراتوری میجی دلالت دارد؛ دورانی که نشان از احیای اقتدار و اثرگذاری نهاد امپراتور بر سپهر سیاست ژاپن داشت و به همین سبب، به نهضت رجعت معروف شد. تحولی که بر قدرت دولت مرکزی و تصمیم‌گیری مقتدرانه امپراتور بدون مداخله سامورایی‌ها و نظام شوگونی اصرار می‌ورزید. منزلت نهضت رجعت در تاریخ سیاسی ژاپن به‌گونه‌ای بود که بسیاری از نخبگان ژاپن، برقراری امپراتوری میجی و احیای وجهه سیاسی امپراتور را یک «جنبش و رخداد ملی» می‌انگاشتند (Kitaoka, 2011: 33). امپراتور میجی با خلع قدرت از سامورایی‌ها و یاری طلبیدن از نخبگان فکری و سیاسی ژاپن، اصلاحات مهمی در زمینه فرهنگ، اقتصاد و سیاست انجام داد و چهره ژاپن را دگرگون کرد.

۴.۳.۱. قانون اساسی ژاپن و امپراتور اقتدارگرا

مهم‌ترین دستاورد سیاسی دوره معروف به رجعت یا عهد میجی، قانون اساسی مشروطه بود. میجی با مشورت نخبگان ژاپن بر آن شد تا طرحی نوین در زمینه زمامداری پی‌ریزی کند. بنابراین، نخبگانی همچون ایتو^۱، فوکوزاوا^۲ و دیگران مأمور تدوین قانون اساسی شدند. سال ۱۸۸۸ میلادی، شورای سلطنت نیز تشکیل شد که اعضای آن منصوبان امپراتور بودند. این شورا، نقش اصلی را در تدوین قانون اساسی ژاپن ایفا کرد. شورای سلطنت در هم‌اندیشی برای تدوین قانون، یک مسئله را با ملاحظه‌کاری و حساسیت خاصی مطرح‌نظر داشت و آن، جایگاه و منزلت سیاسی، فرهنگی و تاریخی امپراتور برای جامعه ژاپن بود. سرانجام، نخستین قانون اساسی ژاپن در یازدهم فوریه ۱۸۸۹ میلادی، روزی که در تاریخ اسطوره‌ای ژاپن به‌عنوان روز بنیانگذاری امپراتوری شناخته می‌شود، از سوی امپراتور میجی به نخست‌وزیر اعطا شد. محتوای آن قانون اساسی بیانگر این واقعیت بود که مشروطه و قانون اساسی همچون موهبتی پنداشته می‌شد که امپراتور به مردم جامعه اعطا می‌کرد (Maki & Beer, 2002: 34). قانون اساسی مشروطه ژاپن دربردارنده بخش‌های مختلفی همچون «اختیارات امپراتور»، «حقوق مردم ژاپن»، «اختیارات مجلس مبعوثان»، «حقوق وزرا»، «عدلیه و قضاوت» و «مالیات» بود. مهم‌ترین بخش قانون اساسی مشروطه ژاپن مربوط به اختیارات امپراتور بود. اصول ۱ تا ۱۵ قانون اساسی ژاپن اختیارات و اقتدار ژاپن را در امور مختلف مشخص می‌کرد. اصل نخست، اداره ژاپن را «مادام‌العمر» امپراتوری می‌دانست. بر اساس اصل ۲، ولیعهدی ژاپن در خانواده امپراتوری «مخصوص اولاد ذکور» بود. اصل ۳، شخص امپراتور را «مقدس» می‌انگاشت؛ «یعنی از اقوال و افعال خود مسئول نیست». این اصل، مهم‌ترین اصل مربوط به اختیارات امپراتور ژاپن بود که دوام و سیطره نقش و جایگاه سنتی و مقدس امپراتوری را آشکار می‌ساخت. اصول ۴، ۵ و ۶، حق ریاست امپراتوری بر امور مختلف از جمله موافقت یا مخالفت با وضع و اجرای قوانین مصوب مجالس را تصریح می‌کردند. بر اساس اصل ۴، «ریاست کلیه سلطنت حق امپراتور است». اصل ۵، موافقت با قوانین مجلس را «حق امپراتور» می‌انگاشت و اصل ۶، «اعلان قوانین و امر اجرای آنها» را در حیطه حقوق و اختیارات امپراتور تعریف می‌کرد. مطابق اصل ۷، امپراتور از این حق برخوردار بود که حتی «مجلس قانون را تعطیل کند، به تعویق اندازد و مبعوثین ملت را عزل نماید». بر اساس اصل ۸، در ایام حادث شدن بحران‌های نابهنگام و دوران بی‌ثباتی، تدبیر و احکام امپراتور در «حکم قانون» پنداشته می‌شد. اصول ۹ تا ۱۵ قانون اساسی ژاپن نیز بر حقوق امپراتور در امور نظامی، اعلام جنگ و

1. Ito Hirobumi
2. Fukuzawa Yukichi

صلح و اعطای القاب تأکید داشتند. اصل ۹، «اوامر و احکام» امپراتور در غیاب مجلس را توجیه می‌کرد. اصل ۱۰، تعیین مأموران و تشکیل دوایر دولتی و مسائلی را که در قانون پیش‌بینی نشده، «حق امپراتور» می‌دانست. مطابق اصل ۱۱، امپراتور «رئیس کل عساگر بری و بحری» بود. اصل ۱۲ نیز تعیین فرماندهان و تشکیلات نظامی را در حیطه اقتدار امپراتور معین می‌کرد. اصل ۱۳، اعلان جنگ، تصمیم درباره صلح و معاهده با «دول خارجه» را از حقوق و اختیارات اصلی امپراتور می‌دانست. اصل ۱۴ در تکمیل اصل ۱۳، امور فرعی مربوط به جنگ و صلح مملکت را منوط به تدبیر و رأی امپراتور تلقی می‌کرد. بر اساس اصل ۱۵ نیز، امپراتور، القاب و نشان‌های دولتی را «به هر کسی که مستحق بدانند، مرحمت می‌کند» (Talibov Tabrizi, 2015: 107-108).

بدین ترتیب، همه‌چیز به اراده امپراتور منوط بود؛ همچنان‌که زعمای سیاسی ژاپن اصرار داشتند «در قلمرو شاهنشاهی ژاپن زمینی نیست که تعلق به امپراتور نداشته باشد و آفریده‌ای نیست که تابع امپراتور نباشد» (Rajabzadeh, 2018: 88-89). اصول مربوط به حقوق مردم ژاپن بسیار محافظه‌کارانه تدوین شدند. اگرچه بر اساس آن قانون، «حقوق تبعه ژاپن با قانون مشخص می‌شد» (Talibov Tabrizi, 2015: 108)، اما در زمینه حقوق سیاسی مهمی همچون آزادی، حاکمیت اراده ملت و مواردی از این دست، قانون اساسی مشروطه ژاپن سکوت، پوشیده‌گویی و یا مصلحت‌اندیشی را اختیار کرد. در واقع، اختیارات و حقوق مردم ژاپن در حدود قانونی تعریف می‌شدند که روح حاکم بر آن قانون اساسی بیش از آنکه حاکمیت ملت را تداعی کند، تجلی اقتدار و مقام مقدس امپراتور بود. درباره مجلس مبعوثان نیز چنان مصلحت‌اندیشی و نگاه محافظه‌کارانه‌ای قابل فهم است. حتی در مسائل مربوط به عدلیه و قضایی نیز امور مردم «به اسم امپراتور» حل و فصل می‌شدند (Talibov Tabrizi, 2015: 112) و اثرگذاری امپراتوری در نهاد قضا (نهادی که چندان هم مستقل نبود) نیز حفظ می‌شد.

نخبگان ژاپن، قانون اساسی مشروطه را به‌گونه‌ای تدوین کردند که محدودیت چندانی بر اراده، اقتدار و اختیارات امپراتور ایجاد نمی‌کرد. نهاد امپراتوری همچنان تجلی قدرت آسمانی و مظهری برخوردار از قداست پنداشته می‌شد و مشروطیت را تحت لوای آن وجود مقدس و نقش پدران او می‌فهمیدند. قانون اساسی مشروطه ژاپن، امپراتور را «مقدس» و «غیرقابل تعرض» توصیف می‌کرد؛ کسی که به‌عنوان مظهری برخوردار از تباری آسمانی، بازگوکننده دوران آفرینش گیتی بود (Berglindardottir, 2017: 4). می‌توان مشروطه ژاپن را نوعی بازیگری در چارچوب حکمرانی سیاسی اقتدارگرا انگاشت. البته می‌توان امپراتوری فرزانه و تجددطلب بود و قانون اساسی مشروطه ژاپن نیز یک چارچوب منظم و منسجم برای حکمرانی سیاسی مملکت و به‌تبع آن، گام برداشتن به‌سوی تجدد تنظیم

کرد (Takii, 2007). امپراتور میجی، با طرح‌ریزی حکمرانی سیاسی اقتدارگرا اما تجددخواه، موفق شد ژاپن را از دوران زمامداری سیاسی متزلزل و تاریک شوگون‌ها نجات دهد. به همین سبب، از آغاز سده بیستم میلادی ژاپن به‌منزله «نمونه الهام‌بخش» در جهان شرق انگاشته می‌شد (Atabaki, 2019: 7). نزد نخبگان ایران نیز امپراتور میجی، منزلت خاصی داشت. نواندیشان ایرانی با اشاره به وجاهت و نقش امپراتور میجی در میان ملت ژاپن، او را «فرمانروایی روشن‌بین» و «موجد ژاپن نوین» توصیف می‌کردند که ژاپن را در مسیر تجدد و نوخواهی قرار داد (Momeni, 2007: 17).

۴.۴. مشروطه ایران

ایران نیز همانند عثمانی و ژاپن، سیر تاریخی مشابهی را سپری کرد. پس از دوره صفویه، ایران در وضعیتی سرشار از آشوب قرار گرفت. رقابت ایلات برای قدرت، تهدیدهای خارجی و بحران‌های داخلی تا دوران قاجار تداوم یافتند. در سده نوزدهم میلادی، ایران نیز نظیر ژاپن و عثمانی، خود را رویاروی قدرت‌های بزرگ و دنیایی نو می‌دید؛ روزگاری که حتی با قراردادهایی تاریک همچون گلستان و ترکمانچای و بعدها هرات همراه بود. نخبگان ایران نیز به‌سان نخبگان عثمانی و ژاپن بر آن شدند تا در برابر تهدیدهای قدرت‌های خارجی و غلبه بر بی‌نظمی‌های داخلی، تدبیری بیندیشند. نخبگان فکری و سیاسی ایران از دوره عباس‌میرزا تا عهد مشروطه‌خواهی، به هر اصلاح و طرحی برای نجات ایران متوسل می‌شدند. با وجود تدابیر مختلف و اصلاحات عباس‌میرزا، قائم‌مقام فراهانی و بعدها میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ایران همچنان در برابر قدرت‌های خارجی آسیب‌پذیر و در سیاست داخلی نیز با ضعف و استیصال مواجه بود.

در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه و در مقطعی که یک ثبات نسبی در ایران پدیدار شد، نخبگان ایران با آگاهی از طرح تنظیمات در عثمانی، بر آن شدند تا در ایران نیز تنظیمات را پیاده سازند. البته آگاهی ایرانیان از مناسبات دنیای نو، محدود به عثمانی نبود و ایرانیان از اوایل سده نوزدهم به بعد، در نوشته‌ها و مکتوبات متعددی با آگاهی از تحولات ممالکی همچون هندوستان تحت حکمرانی بریتانیا، مشروطیت انگلستان، انقلاب فرانسه و انتظام روسیه، درباره اهمیت قانون، نظم، تجدد و اصلاح زمامداری قلم‌فرسایی می‌کردند. طرح تنظیمات در ایران از سال ۱۸۵۸ میلادی و برپایی نهادهایی همچون «مجلس مصلحت‌خانه» و «شورای وزیران» آغاز شد (Amanat, 2006: 468). با آغاز صدارت مشیرالدوله در سال ۱۸۷۱ میلادی، او التفات خاصی به تنظیمات و حتی تدوین قانون اساسی داشت. در واقع، میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، از آنجاکه «دیرزمانی» در استانبول مشغول فعالیت بود، «از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی

می‌داشت» (Kasravi, 1978: 8). او حدود دوازده سال (از ۱۸۵۸ تا ۱۸۷۰ میلادی) سفیر ایران در استانبول بود و گزارش‌های متعددی درباره قانون‌نویسی و تنظیمات عثمانی و همچنین آموختن ترکان از اروپا به دربار ناصری می‌فرستاد. میرزا حسین‌خان سال ۱۸۷۰ میلادی مقام وزارت عدلیه را با فرمان ناصرالدین‌شاه بر عهده گرفت و سال ۱۸۷۱ میلادی به منصب صدارت رسید. در دوره سپهسالاری میرزا حسین‌خان، برای انتظام اوضاع ممالک محروسه ایران، کتابچه‌ای را با عنوان *تنظیمات حسنه دولت علیه و ممالک محروسه ایران* با آگاهی از تنظیمات عثمانی تحریر کرد که شامل قواعد و ضوابطی برای حُسن تدبیر امور و اداره ممالک محروسه ایران بود. هدف تنظیمات در ایران نیز همانند تنظیمات در عثمانی، انجام اصلاحات از بالا و انتظام مملکت ذیل اراده اقتدارگرایانه ناصرالدین‌شاه بود. با وجود این، تنظیمات ایران نیز همچون تنظیمات عثمانی به تدریج با مسائل و موانع متعددی روبه‌رو شد. با ناامیدی نخبگان ایران از امکان اصلاحات در چارچوب تنظیمات، آنان چاره حل مسائل ایران را در طرح‌ریزی نظم سیاسی نوین یعنی نظم سیاسی مشروطه می‌انگاشتند.

۴.۴.۱. قانون اساسی مشروطه ایران و گذار از اقتدارگرایی

سرانجام در دوره مظفرالدین‌شاه، پس از بسط اندیشه قانون‌خواهی، نشر متون و رسائل متعدد درباره قانون و مشروطه، زمینه‌های گذار ایران به نظام سیاسی مشروطه و تدوین قانون اساسی فراهم شد. در دوره سلطنت محمدعلی‌شاه نیز متمم قانون اساسی شامل ۱۰۷ اصل، «برای تکمیل قوانین اساسیه مشروطیت دولت» تدوین و تنظیم شد (Mirza Saleh, 2005: 777). اصل ۱ قانون اساسی مشروطه، اسلام را «مذهب رسمی ایران» می‌خواند. بر اساس اصل ۲، برای اطمینان از اینکه «در هیچ عصری از اعصار»، مصوبات مجلس با قواعد اسلام و قوانین شرعی مخالفتی نداشته باشند، مقرر شد که «در هر عصری از اعصار» هیأتی از مجتهدان و علما «که کم‌تر از پنج نفر نباشند» بر مصوبات مجلس از حیث موافقت یا مخالفت با قواعد اسلام نظارت کنند. چنین اصلی، نشان از التفات نخبگان ایران به شرع، سنت و عرف جامعه دارد. اصل ۷ بر این مسئله مهم تأکید می‌کرد که «اساس مشروطیت تعطیل‌بردار نیست». اصول ۸ تا ۲۵ قانون اساسی مشروطه ایران مربوط به «حقوق ملت ایران» بودند. بر اساس اصل ۸، اهالی مملکت ایران برابر قوانین دولتی «متساوی الحقوق» بودند. مطابق اصل ۱۲، هر نوع مجازات تنها «به موجب قانون»، معین می‌شد. اصل ۲۰ مربوط به آزادی مطبوعات و عقاید بود و اصل ۲۱ بر آزادی اجتماعات تأکید داشت. اصل ۲۷ ناظر بر تفکیک قوا بود؛ به شکلی که «قوای مملکت» به سه شعبه قوه مقننه، مخصوص «وضع و تهذیب قوانین»، قوه قضاییه، مخصوص «محاکمه شرعیه در شرعیات» و «محاکم عدلیه در عرفیات» و قوه مجریه، مخصوص اجرای «قوانین و

احکام» توسط وزرا و مأموران دولتی تفکیک می‌شدند. اصل ۲۸ نیز تأکید می‌کرد که قوای سه‌گانه «همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهند بود». اصول سی‌وپنج تا پنجاه و هفت، به‌منزله مهم‌ترین اصول قانون اساسی مشروطه ایران، به حقوق ملت و حدود سلطنت اشاره داشتند. بر اساس اصل ۳۵، سلطنت و دیعه‌ای بود که «به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده». این اصل را می‌توان شاهکار قانون اساسی ایران و اصلی متفاوت و کم‌سابقه در جهان شرق تا آن تاریخ تلقی کرد. چنان اصلی، رأی و اراده مردم را در قانون سیاست و حکمرانی قرار می‌داد. مطابق اصل ۳۹، پادشاه مشروطه هنگامی مجاز به جلوس به تخت سلطنت است که مقابل مجلس قسم یاد کند «اساس مشروطیت ایران را نگاهبان» است و بر اساس آن عمل کند. اصل ۴۴ حدود سلطنت را معین می‌کرد؛ به این ترتیب که شخص پادشاه «از مسئولیت مبرا است» و وزرای دولت، مسئول «هرگونه امور» و پاسخگو در برابر مجلس ملی شناخته می‌شدند. اصل ۵۶ «مخارج و مصارف» دربار سلطنتی را در اختیار قانون و مجلس شورای ملی قرار می‌داد و اصل ۵۷ تأکید داشت که اختیارات سلطان «فقط» شامل مواردی است که «در قوانین مشروطیت تصریح شده است». اصل ۷۱ قضاوت در امور شرعی را مختص «عدول مجتهدان جامع‌الشرایط» می‌دانست و اصل ۷۲، منازعات مربوط به «حقوق سیاسی» را در اختیار «محاکم عدلیه» قرار می‌داد (Mirza Saleh, 2005: 777-780).

بدین‌قرار، قانون اساسی ایران، در نوع نگاه به رابطه مردم با پادشاه و جایگاه مردم در قانون اساسی تفاوتی اساسی با مشروطه عثمانی و ژاپن داشت. در هر سه مملکت از دیرباز، سلطان یا امپراتور از جایگاه خاص و حتی مقدس برخوردار بود و در هر سه نیز سنت‌ها و باورهای ملی و مذهبی منزلت داشتند اما قانون اساسی ایران، یک گسست را نسبت به سنت دیرین حکمرانی ایجاد کرد. قانون اساسی ایران، اراده ملت را پشتوانه قانون اساسی قرار داد و حکمرانی سیاسی را مقوله‌ای می‌دانست که از سوی مردم به حاکم اعطا می‌شد. افزون بر این، اختیارات حاکم یا حدود حاکمیت نیز در چارچوب قانون اساسی تعریف و تعیین می‌شد. قانون اساسی مشروطه ایران اگرچه دیرتر از مشروطه عثمانی و ژاپن تدوین شد، اما محتوایی متعالی‌تر و مترقی‌تر داشت. نزد نخبگان سیاسی و فکری عثمانی این فرض و باور محفوظ ماند که سلطان عثمانی که خلیفه نیز انگاشته می‌شد، بر اتباع خود صاحب قدرت بود. سلطان عثمانی «خلیفه اسلام» به حساب می‌آمد و در فرمان جلوس برخی از سلاطین، او را «امیرالمؤمنین و خلیفه روی زمین» می‌خواندند (İnalçık & Oghlu, 2012: 136-137). در ژاپن نیز، امپراتور مقدس تلقی می‌شد و سایر ارکان سیاسی تحت تدبیر و اراده اقتدارگرایانه امپراتوری ایفای نقش می‌کردند. در مقابل، مشروطه ایران، منشأ مشروعیت حکمران را از

آسمان به زمین آورد. به همین سبب، برخی متفکران عقیده دارند مشروطه «مرز ایران قدیم و جدید به‌شمار می‌رود» (Bashiriyeh, 2001: 37).

درباره چرایی ادعای برتری مشروطه ایران بر دو مشروطه دیگر جهان شرق می‌توان به چندین دلیل اشاره کرد؛ نخست، مشروطه ایران سی سال پس از مشروطه اول عثمانی و هفده سال پس از مشروطه ژاپن به ثمر نشست. بدین‌سان، از تجارب هر دو کشور بهره گرفت و نخبگان ایران با آموختن از رخدادهای دو مشروطه مهم جهان شرق، نگاهی نوین به مسئله زمامداری داشتند. هم رخدادهای عثمانی از دوره تنظیمات مورد توجه نخبگان و سیاستمداران ایران بود و هم اینکه متفکران متعدد از جمله طالبوف تبریزی درباره مشروطه ژاپن آگاهی داشتند و در آثار پرمخاطب خود در سال‌های منتهی به مشروطه، درباره مشروطه ژاپن مطالب مهمی را به رشته تحریر درآوردند (Talibov Tabrizi, 2015). بدین‌ترتیب مشروطه ایران، از تجربه سیاسی و تاریخی دو مشروطه دیگر بهره گرفت و اگرچه دو مشروطه عثمانی و ژاپن نسبت به مشروطه ایران فضل تقدم داشتند، اما مشروطه ایران در زمینه حق ملت و حد حاکمیت تقدم فضل داشت. همچنین نخبگان مشروطه ایران بیش از نخبگان عثمانی و ژاپن درباره انقلاب مشروطه ۱۶۸۸ انگلیس و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تأمل داشتند. در بسیاری از آثار متفکران ایرانی، ارجاعات متعددی به آثار روسو، منتسکیو و جان لاک می‌شد و چنین می‌نماید که از حیث نظری، مشروطه ایران پشتوانه فکری ژرف‌تری داشت.

دوم، مشروطه‌خواهی در عثمانی از دوره نوعثمانیان بر پایه اسلام‌گرایی بود و همواره در نقد زمامداری بر مسائل دینی تأکید می‌کردند. در مشروطه ایران، اگرچه بیشتر نخبگان ایرانی مخالفتی با اسلام نداشتند، اما ملی‌گرایی ایرانی محوریت داشت. از این‌رو بیش از عثمانی، بر بحث ملت، اراده ملی و نقش مردم در زمامداری تأکید می‌کردند. به همین سبب، در قانون اساسی مشروطه عثمانی، قداست سلطان یا خلیفه حفظ شد و تأیید قوانین منوط به رضایت شیخ‌الاسلام بود، اما در مشروطه ایران، بر نقش ملت در تفویض سلطنت تأکید می‌شد. حتی علمای ایرانی حامی مشروطه نیز در آثار، نامه‌ها و تلگراف‌های خود نسبت به جایگاه ملت التفات داشتند. درباره ژاپن نیز، همان‌طور که اشاره شد، از دوره رجعت به بعد احیای اقتدار امپراتوری مورد نظر متفکران و نخبگان ژاپن بود و بیش از آنکه نقش ملت دغدغه نواندیشان باشد، صلابت امپراتوری را می‌ستودند. در ژاپن، محتوای زمامداری اقتدارگرایانه بود، اما بر اساس ضرورت‌های تاریخی و سیاسی و هراس از امکان بازگشت به زوال پیش از امپراتور میجی، تنها شکل زمامداری را به مشروطه مزین کردند.

سوم، یکی دیگر از دلایل برتری مشروطه ایران به‌ویژه بر مشروطه عثمانی، تجربه زیسته دو جامعه بود. در عثمانی، از دیرباز خود را به‌مثابه امت تعریف می‌کردند و مسئله خلافت

همچنان اهمیت و وجاهت تاریخی خود را حفظ می‌کرد. حتی در دوره سلطان عبدالحمید، داعیه اتحاد امت اسلامی که دربردارنده ممالکی مانند ایران باشد، از سوی برخی هواخواهان خلیفه عثمانی مطرح می‌شد که با اعتراض کسانی همچون میرزا حسین‌خان سپهسالار و حتی ناخرسندی شدید ناصرالدین‌شاه همراه بود (Safaei, 1976: 115). ایران در طول تاریخ، همواره به‌منابه یک ملت دوام یافته است و به‌ویژه با تلاش شاهان صفوی، از استحاله ملت ایران در امت عثمانی جلوگیری شد. پذیرش تشیع به‌عنوان مذهب رسمی ایران، نقش مهمی در این زمینه ایفا کرد. بدین‌سان، مشروطه عثمانی نمی‌توانست نسبت به آن پیشینه تاریخی بی‌اعتنا باشد و قانون اساسی مشروطه در آن سرزمین جز از مجرای مراعات ملاحظات دربار امت و خلافت و پذیرش نگرشی قداست‌وار بر اساس برخی آموزه‌های دینی نمی‌توانست تدوین شود. در ایران، اگرچه نگرشی قداست‌وار به مقام شاه آرمانی یا شاه دادگر وجود داشت، اما زیست ایرانیان در پیکره ملت، به آنان رخصت می‌داد تا با آموختن از تجارب جهانی، درباره جایگاه مردم در امر زمامداری متفاوت بیندیشند. این در حالی بود که در عثمانی، مقام خلافت و سلطنت در یک نفر جمع بود. تفاوت زیست در دو دنیای متمایز امت و ملت در دو مشروطه عثمانی و ایران، یکی از مسائل مهمی بود که بر تدوین قانون اساسی و فهم آنها از مشروطه تأثیر نهاد.

چهارم، با تأملی درباره سنت زمامداری در سیاست ایرانی از دیرباز تا دوره معاصر درمی‌یابیم که همواره در سیاست‌نامه‌ها، اندرزنامه‌ها و نصایح‌الملوک که برای شاهان و شاهزادگان تحریر می‌شد، بحث خیر عامه یا صلاح عامه موردنظر بود. اگرچه سنت زمامداری ایرانی از دوره باستان تا مشروطه بر شالوده اقتدارگرایی استوار بود، همواره اهل قلم، اهل ادب، اهل شرع و اهل فلسفه سعی می‌کردند نگاه زمامداران را متوجه داد، دین و و داد کنند. خیر عامه یا صلاح حال مملکت همیشه جایگاهی خاص در سنت زمامداری ایران داشت و چنین تداعی می‌شد که با عدول زمامداران از این فضایل، امکان زوال سیاسی به‌وجود می‌آید. در دوره مشروطه، خوانشی متفاوت نسبت به مصلحت مملکت یا خیر جمعی شکل گرفت و بر اثر دگرذیسی اندیشه حقوقی، نقش ملت در امر سیاست‌ورزی و زمامداری محوریت یافت. به همین سبب، توجه به جایگاه ملت در امر زمامداری در مشروطه ایران برجسته‌تر از دو مشروطه عثمانی و ژاپن بود.

پنجم، بر اساس آنچه از مذاکرات مجلس مشروطه برمی‌آید، ایرانیان در تدوین قانون اساسی مشروطه توجهی به قانون اساسی بلژیک و فرانسه داشتند (Amir Arjomand, 2003: 103). همچنین، برجسته‌ترین متفکران ایران که درباره مشروطه قلم‌فرسایی و اندیشه‌ورزی می‌کردند، مانند میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و طالبوف تبریزی، قانون اساسی فرانسه و

انگلیس را از حیث ارج نهادن به جایگاه ملت در زمامداری تحسین می‌کردند. بازخوانی آن نوشته‌ها آشکار می‌سازد که برای متفکران و نواندیشان ایرانی، قانون اساسی دولت‌های متجدد از حیث اعتنای آن‌ها به جایگاه ملت و آزادی شایان توجه بود. با اینکه مشروطه ایران تقلیدی از غرب و شرق نبود، اما مهم‌ترین مسائلی که در رساله‌های نخبگان ایرانی هواخواه مشروطه سرآمد تلقی می‌شد، بحث حاکمیت ملی در قانون اساسی ملت‌های غرب بود. اگرچه نخبگان عثمانی از جمله مدحت‌پاشا و نامق‌کما نیز از رخدادهای غرب آگاه بودند، اما چندان سعی نمی‌کردند همچون ایرانیان، مباحث مربوط به حکمرانی ملی را بسط دهند و بیشتر بر حق مالکیت و برابری مسلمانان تأکید می‌کردند. در ژاپن نیز بسیاری از متفکران هواخواه مشروطه، اندیشه‌ورزی در قاموس سنت زمامداری اقتدارگرایانه ژاپن را بر آموختن از تجارب نوین در زمینه زمامداری ترجیح می‌دادند و بینشی سخت محافظه‌کارانه به نقش ملت در زمامداری در پیش می‌گرفتند. افزون بر این، در مشروطه ایران هم در آثار نواندیشان، هم رسائل برخی علما و هم مذاکرات مجلس ملی، مباحثه و مفهوم‌پردازی ژرف‌تری درباره قانون و مشروطه در قیاس با عثمانی و ژاپن صورت پذیرفت.

ششم، همان‌طور که اشاره شد، وضعیت بحرانی مشابه در سه مملکت عثمانی، ژاپن و ایران آنها را به سوی مشروطه سوق داد. با وجود این ایران در دوره ناصرالدین‌شاه یک ثبات نسبی را تجربه کرد و این ثبات و سامان، به نخبگان رخصت داد تا در قیاس با ژاپن که از دل هفت قرن استبداد نظامی سامورایی و شوگون سر بلند کرد و عثمانی که پس از چند قرن قدرت، احتضار کم‌سابقه‌ای را تجربه می‌کرد، با آسودگی بیشتر درباره حاکمیت قانون، حق ملت و حدود حاکمیت سخن به میان آورند. نیم‌قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه، اگرچه در آغاز با بحران‌هایی رویارو بود اما به تدریج ثبات در ایران برقرار شد. از نیمه عصر ناصری، اندیشه‌ورزی درباره قانون و اصلاح زمامداری با جدیت دنبال شد و به تدریج، بحث قانون‌خواهی در ایران تا مباحثی درباره حق حاکمیت ملی پیش رفت.

چنین دلایلی را می‌توان درباره چرایی تمایز مشروطه ایران از مشروطه عثمانی و ژاپن مطرح‌نظر قرار داد و درباره داعیه برتری مشروطه ایران تأمل کرد. هانتینگتون نیز بر این باور بود که قانون اساسی ایران از قانون اساسی مشروطه عثمانی «بختیارتر بود» (Huntington, 1969: 236) و برخی دیگر از پژوهندگان تاریخ به برتری و تفضّل قانون اساسی مشروطه ایران در مقایسه با قانون اساسی عثمانی اشاره می‌کنند (Bayat, 1991). مشروطه عثمانی نتوانست چندان از تنظیمات عثمانی فراتر رود و همانند تنظیمات «هیچ قیدی» بر صلاحیت و اختیارات «حاکم مطلق» که بر اقتدار دینی نیز تکیه کرده»، وارد نبود (İnalçık & Oghlu, 2012: 83). به همین سبب، قانون اساسی عثمانی، مسیر بازگشت سلطان به نظام استبدادی را فراهم آورد و در

حقیقت، «راه‌های زیادی برای استبداد باز گذاشته بود» (İnalçık & Oghlu, 2012: 405). اگرچه در ایران نیز محمدعلی‌شاه، برای مدتی بساط مشروطه و مجلس را برچید، اما اقدام او کودتایی علیه اساس مشروطه بود و قانون اساسی ایران بهانه یا اختیاری را در متن قانون برای او پیش‌بینی نکرد. مشروطه ایران را می‌توان مرز ایران قدیم و ایران جدید دانست و آن جنبش ملی، دگردیسی‌مبنایی در فکر حقوق جامعه ایرانی از طریق بازتعریف قدرت و زمامداری سیاسی ایجاد کرد.

۵. تحلیل و نتیجه

تاکنون درباره فرازوفروود مشروطه ایران پژوهش‌های متعدد با نگرش‌های مختلفی صورت گرفته است، اما در این گفتار، چنین ادعایی مطرح شد که شناخت مشروطه ایرانیان به‌ویژه قانون اساسی ایران هنگامی رساتر و ژرف‌نگرانه خواهد بود که آن را در چارچوب رویارویی جهان شرق با دنیای متجدد و همچنین مقایسه با قانون اساسی سایر ممالکی که در شرایطی مشابه، گذار به مشروطه‌خواهی را تجربه کردند، ارزیابی کنیم. تحلیل و تبیین مشروطه‌خواهی جهان شرق نیز هنگامی اهمیت می‌یابد که جدا از شرح تحولات تاریخی، قانون اساسی مشروطه آنها را از حیث رابطه میان مردم، پادشاه و قانون تشریح کنیم. انتظار اندیشه مشروطه‌خواهی در آن دوره چنین بود که در کنار اهدافی همچون دولت مقتدر، تجدد اقتصادی و استقلال سرزمینی، بحث حاکمیت ملی یا مینا قرار گرفتن اراده مردم در قانون اساسی نیز اهمیت یابد؛ چنین خواسته‌ای یکی از مبانی اصلی الگوی حکمرانی سیاسی مشروطه در هر دولت و مملکتی در اکناف جهان بود. با وجود این قانون اساسی مشروطه عثمانی و ژاپن در زمینه حاکمیت ملت و حکومت مردم، نگرشی محافظه‌کارانه و بخیلانه در پیش نهادند. در حقیقت، بیش از خوانش قانون اساسی آن دو دولت در چارچوب جایگاه اراده مردم و حاکمیت ملی، می‌توان قانون اساسی عثمانی و ژاپن را در قالب حقوق بشر یا مراعات برخی حقوق مصلحت‌اندیشانه برای رعایا تداعی کرد. در مقابل، قانون اساسی ایران، به‌صراحت، بر حاکمیت ملت و حکمرانی برخاسته از اراده مردم پافشاری می‌کرد. قانون اساسی مشروطه ایران، نخستین قانون اساسی جهان شرق بود که حکمرانی را امانتی خواند که از سوی مردم به پادشاه (به‌عنوان نماد وحدت ملی) اعطا می‌شود. این در حالی بود که در ایران نیز تا پیش از قانون اساسی مشروطه، شاه یا سلطان به‌منزله سایه خدا، قبله عالم، مالک‌الرقاب و مالک‌الملک پنداشته می‌شد؛ اما تمایز و فضیلت قانون اساسی مشروطه ایران همین بود که به چنان سستی خاتمه داد.

۶. قدردانی

این اثر تحت حمایت مادی بنیاد ملی علم ایران (INSF) برگرفته از طرح پسادکتری شماره «۴۰۲۰۱۳۱» انجام گرفته است. بدین سان بر خود لازم می‌دانیم از حمایت این نهاد و همچنین دانشگاه تهران که محل اجرای طرح پسادکتری است، قدردانی کنیم.

۷. بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره می‌شوند، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

References

1. Adamiyat, F. (1972). *The Thought of Progress and the Rule of Law in the Era of Sepahsalar*. 1st edition. Tehran: Khwarazmi Publications. [In Persian]
2. Akhtar Newspaper (1877). *Translation of the Ottoman Constitutional Law*. Year 3. Number 4. [In Persian]
3. Amanat, A. (2006). *Pivot of the Universe*, Translated by Hassan Kamshad. 3rd edition. Tehran: Nashr-e Karnnameh. [In Persian]
4. Amir Arjomand, S. (2003). *Constitutional Law*. In: *Encyclopaedia Iranica. Constitutional Revolution*, edited by Ehsan Yarshater, Translated by Peyman Matin. 1st edition. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
5. Ashouri, D. (2008). *Us and Modernity*. 4th edition. Tehran: Serat Publications. [In Persian]
6. Atabaki, T. (2019). *Authoritarian Modernization: Society and State in the Era of Reza Shah*, Translated by Mehdi Haqiqatkhah. 6th edition. Tehran: Ghoghnoos Publications. [In Persian]
7. Austin, J. (1995). *The Province of Jurisprudence Determined*, Edited by Wilfrid E. Rumble. Cambridge: Cambridge University Press.
8. Bashiriyeh, H. (2001). *Obstacles to Political Development in Iran*. 1st edition. Tehran: gameno Publications. [In Persian]
9. Beasley, W.G. (2015). *The Rise of Modern Japan: Political and Social Change in Meiji Japan*, Translated by Shahriar Khojasteh. 2nd edition. Tehran: Ghoghnoos Publications. [In Persian]
10. Bayat, M. (1991). *Iran's First Revolution; Shi'ism in the Constitutional Revolution of 1905-1909*. New York: Oxford University Press.
11. Berglindardottir, V. (2017). *The Constitution of Japan*, B.A Thesis, University of Iceland, School of Humanities, Department of Japanese.
12. Berman, M. (1992). *Why Modernism Still Matters*. In: Scott Lash and Jonathan Friedman (eds), *Modernity and Identity*. Oxford: Blackwell.
13. Binder, L. (1962). *Iran: Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

14. Cleveland, W.L. (2013). *A History of the Modern Middle East*. Boulder: Westview Press.
15. Coulson, N.J. (1964). *A history of Islamic law*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
16. Devereux, R. (1963). *The First Ottoman Constitutional Period, a Study of the Midhat Constitution and Parliament*. The Johns Hopkins Press, Baltimore.
17. Fehrenbacher, D.E. (1989). *Constitution and Constitutionalism*. University of Georgia Press.
18. Jansiz, A. (2014). "Face-to-Face Mirrors in the Iranian and Ottoman Constitution", *Asian Culture and History* 6, 2: 11-15, <DOI: 110.5539/ach.v6n2p11>.
19. Hart, H. (1961). *The Concept of Law*. Oxford: Oxford University Press.
20. Hazrati, H. (2010). *The Ottoman Constitution*. 1st edition. Tehran: Research Center for Islamic History. [In Persian]
21. Huntington, S.P (1969). *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press.
22. İnalçık, H; Oghlu, M.S (2012). *The Ottoman Empire in the Era of Transformation of Regulations*, Translated by Rasoul Arabkhani. 1st edition. Tehran: Research Center for Islamic History. [In Persian]
23. Kasravi, A. (1978). *History of the Iranian Constitutional Revolution*. 14th edition. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
24. Keene, D. (2018). *Meiji, Emperor of Japan and His World*, Translated by Hashem Rajabzadeh. Tehran: Jahan Ketab Publications. [In Persian]
25. Kinross, L. (1994). *The Ottoman Centuries*, Translated by Parvaneh Satari. 1st edition. Tehran: Kahkeshan Publications. [In Persian]
26. Kitaoka, S. (2011). *Japanese Political History*, Tokyo: Yuhikaku Publishing.
27. Korkut, H. (2016). "Critical Analysis of the Ottoman Constitution (1876)", *Epiphany*, 9, 1: 114-123, <DOI: 10.21533/epiphany.v9i1.219>.
28. Lutsky, V. (1970). *Modern History of the Arab Countries*, Translated by Parviz Babaei. 1st edition. Tehran: Sepehr. [In Persian]
29. Maki, J; Beer, L.W (2002). *From Imperial Myth to Democracy: Japan's Two Constitutional*. Boulder: University Press of Colorado.
30. Mirza Saleh, G. (2005). *Proceedings of the First Parliament*. 1st edition. Tehran: Maziar Publications. [In Persian]
31. Momeni, B. (2007). *Modern Thought and Intellectualism in Iran*. 1st edition. Germany. Cologne: Author's Publication. Mortazavi Printing House. [In Persian]
32. Nehru, J. (1959). *Glimpse of World History*, Translated by Mahmoud Tafazzoli. 1st edition. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
33. Raeisnia, R. (2006). *Iran and the Ottomans on the Threshold of the Twentieth Century*. Volume 2, 1st edition. Tehran: Nashr-e Mabna. [In Persian]
34. Rajabzadeh, H. (2018). *History of Modern Japan*. 1st edition. Tehran: Jahan-e Ketab Publications. [In Persian]
35. Ramsaur, E.E. (2006). *The Young Turks*, Translated by Rahim Raisnia. 1st edition. Tehran: Mabna Publications. [In Persian]

36. Safaei, E. (1976). Historical Pages. 1st edition. Tehran: Babak Publications. [In Persian]
37. Shaw, S.J. (1991). History of the Ottoman Empire and Modern Turkey, Translated by Mahmoud Ramadan Zadeh. 1st edition. Mashhad: Cultural Deputy of Astan Quds Razavi. [In Persian]
38. Skocpol, T. (2009). Vision and Method in Historical Sociology, Translated by Hashim Aghajari. 1st edition. Tehran: Nashr-e Markaz. [In Persian]
39. Smith, D. (1992). The Rise of Historical Sociology. Temple University Press.
40. Sohrabi, N. (1995). "Historicizing Revolutions: Constitutional Revolutions in the Ottoman Empire, Iran, and Russia, 1905-1908," American Journal of Sociology, 100, 6: 1383-1447, Available at: [https://psi203.cankaya.edu.tr/uploads/files/Sohrabi,%20Historicizing%20Revolutions,%201905-1908%20\(1995\).pdf](https://psi203.cankaya.edu.tr/uploads/files/Sohrabi,%20Historicizing%20Revolutions,%201905-1908%20(1995).pdf)
41. Takii, K. (2003). The Meiji Constitution from the Perspective of the History of Civilization. Japan: Kodansha Sensho.
42. Takii, K. (2007). Constitution: The Japan Experience of the West and the Shaping of the Modern State. Tokyo: International house of Japan.
43. Talibov Tabrizi, M.A. (2015). The Book of Ahmad, with an Appendix of the Translated Japanese Constitution. Edited by Faramarez Motamed Dezfoli. 1st edition. Tehran: Shirazeh Publications. [In Persian]
44. Tavakoli-Targhi, M. (2016). Indigenous Modernity and Rethinking History. Tehran: Pardis Danesh Publications. [In Persian]
45. Vucinich, W. (1967). History of the Ottoman Empire, Translated by Soheil Azari. 1st edition. Tabriz: Tehran Bookstore. [In Persian]

International (CC BY 4.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

